



### A Comparative Study of Safavid and Ottoman Narratives in the Event of Tabriz Recapture (1012 A.H. / 1603 A.D.)

Mohammad Ali Paghoo<sup>1</sup> Vali Dinparast<sup>2</sup> Ali Reza Karimi<sup>3</sup> Khalil Mohammadi<sup>4</sup>

#### Abstract

The city of Tabriz, after being in the hands of the Ottoman Empire about eighteen and a half years, was recaptured by the military action of Shah Abbas I of Safavid. This period was the longest time that the city of Tabriz remained under the reign of the Ottoman government, and it was the first and the last time that it was annexed to the territory of a hostile country through an official treaty; Because before and after this date, it experienced military occupation by the Ottomans. This event is narrated differently in Safavid and Ottoman sources. This research is a comparative study of these two narratives as an example of the differences and similarities of the historiography of an event in two hostile fronts. The writing method of the article is descriptive-analytical, and it has been provided in the library method by referring to Iranian and Ottoman works.

**Keywords:** Tabriz, the Safavids, the Ottomans, Historiography, Recapturing.

1. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

2. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

3. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

4. Ph.D Candidate in Iranian history after Islam, University of Tabriz, Iran (corresponding author)

Parghoo@tabrizu.ac.ir

vali\_dinparast@yahoo.com

ali\_karimi@tabrizu.ac.ir

khalilmohammadi12@gmail.com



شاپا الکترونیکی: ۲۹۰۲-۲۷۱۷

دوره: ۱۴، شماره: ۳۷

زمستان ۱۴۰۲

صفحات: ۵۱-۷۸

## تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

DOI: 10.22034/JIIPH.2023.55149.2405

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۱۱/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۷/۰۷/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۰۳

### بررسی تطبیقی روایت‌های صفوی و عثمانی در واقعه بازیس‌گیری تبریز (۱۰۱۲ق. / ۱۶۰۳م.)

محمدعلی پرغو<sup>۱</sup> ولی دین‌پرست<sup>۲</sup> علیرضا کریمی<sup>۳</sup> | خلیل محمدی<sup>۴</sup>

#### چکیده

شهر تبریز بعد از حدود هجده سال و نیم که در تصرف امپراتوری عثمانی بود، با اقدام نظامی شاه‌عباس اول صفوی بازیس گرفته شد. این مدت، طولانی‌ترین زمانی بود که شهر تبریز تحت تسلط دولت عثمانی ماند و اولین و آخری باری بود که طی یک معاهده رسمی به قلمرو کشور متخاصم منضم گردید؛ چراکه قبل و بعد از این تاریخ نیز اشغال نظامی از سوی عثمانی‌ها را تجربه کرده بود/کرد. این واقعه در منابع صفوی به‌نوعی، و در منابع عثمانی به نحوی دیگر روایت شده‌است. این تحقیق، بررسی تطبیقی این دو روایت به‌عنوان یک نمونه از اختلاف و شباهت تاریخ‌نگاری از یک واقعه در دو جبهه رقیب است. شیوه تنظیم مقاله توصیفی-تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای، با مراجعه به آثار ایرانی و عثمانی فراهم آمده‌است.

**واژگان کلیدی:** تبریز، صفویان، عثمانی‌ها، تاریخ‌نگاری، بازیس‌گیری.

Parghoo@tabrizu.ac.ir

vali\_dinparast@yahoo.com

ali\_karimi@tabrizu.ac.ir

khalilmohammadi12@gmail.com

۱. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۲. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۳. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۴. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

## مقدمه

تبریز در رمضان ۹۹۳ق. / سپتامبر ۱۵۸۵م. با لشکرکشی گسترده اوزدمیرزاده عثمان پاشا، وزیر اعظم و فرمانده کل ارتش عثمانی تسخیر شد و به خاک عثمانی ملحق گردید. عثمانی‌ها بعد از تصرف تبریز، توانستند با بهره‌گیری از اختلافات سران طوایف قزلباش و گرفتاری‌های داخلی دولت صفوی، تا حدود گرمروید سراب پیش‌روی کنند و منطقه اوجان (بستان‌آباد امروز) را به تصرف کامل خود درآوردند.<sup>۱</sup> آنان بلافاصله پس از تسلط بر تبریز، برای پایایی و دوام حضور خود در مناطق تصرف‌شده و مقابله با ضدحمله‌های صفویان، بنا به سنت نظامی عثمانی و دستور سلطان در آنجا قلعه‌ای بنا نمودند و نیرویی را با سازوبرگ بسیار در آن قلعه مستقر ساختند. سپس برای هر یک از مناطق تحت تصرف حکمرانی معین کردند. کوشش صفویان برای بازپس‌گیری تبریز از طریق حمله به همان قلعه آغاز شد و با عدم موفقیت و کشته شدن حمزه میرزای ولیعهد (۹۹۴ق. / ۱۵۸۶م) عقیم ماند.

فرمانروایی عثمانیان در سرزمین‌های وسیع تصرف‌شده نتوانست ریشه بدواند، زیرا مردمان محلی که به زبان ترکی تکلم می‌کردند، نسبت به صفویان وفاداری می‌ورزیدند. تنها مردم منطقه شروان<sup>۲</sup> سنی و طرفدار عثمانی‌ها بودند. مردم جاهای دیگر با عثمانی‌ها دشمن بودند و در هر فرصت به قلمرو شاه صفوی می‌گریختند. علت مهم اقبال و توجه مردم و حکمرانان محلی به صفویان در شیوه اداره عثمانی‌ها بود. مدیریت عثمانی با پیاده کردن سیاست مالیات مبتنی بر ممیزی زمین و سرشماری و وضع عوارض نامتعارف و نظام تیمار، یعنی بخشیدن تیول به سپاهیان، مایه نارضایتی مردم را فراهم آورده بود. سلسله‌های محلی

۱. در مورد تعیین سرحدات بین عثمانی و ایران بعد از صلح اول استانبول مثلاً سند شماره ۷۱۷ مندرج در صفحه ۳۳۲ و ۳۳۴ دفتر مهمه شماره ۷۳ عثمانی روشنگر است. این سند که تاریخ یکشنبه ۱۴ ذی‌الحجه ۹۹۸ق. / ۱۴ اکتبر ۱۵۹۰م. را دارد، با دو کد 00163\_DVNS\_MHM\_d\_073 و 00164 در آرشیو دولتی ترکیه نگهداری می‌شود. در این سند بر مالکیت عثمانی‌ها تا گرمروید و کوه‌های قیلاتنو [قافلان کوه] از سوی سلطان تأکید می‌شود. گرمروید جایی در میانه شهرهای میانه و سراب و بستان‌آباد کنونی است و قافلان کوه آخرین حد آذربایجان و مرز میان آن و عراق عجم به شمار می‌رفت. عین متن سند به پیوست همین مقاله در بخش ضمیمه ارائه شده‌است.

۲. در تصحیح نظر نویسنده تاریخ اسلام کمبریج باید گفت منطقه شروان نه کاملاً سنی بوده‌است و نه طبیعتاً کاملاً طرفدار عثمانی. در آنجا سنی فراوان بوده، اما شیعه هم کم نبوده‌است. استمداد مردم شروان از شاه‌عباس اول برای رفع سلطه عثمانی در تاریخ عباسی به این شکل انعکاس یافته‌است: «چون نزول به چونندز واقع شد، باز عرضه جماعت شیروانیان رسید و التماس استخلاص از دست ظلم جماعت رومیه نمودند. از بسیاری عراض رفتن به شیروان به سرحد و جواب رسید» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۴۲۱).

و رؤسای قبایل، به‌خصوص عشایر کرد و ترکمن که اکثریت ساکنان عراق عجم را تشکیل می‌دادند، نظارت غیرمستقیم شاه ایران را بر طرز اداره متمرکز و سخت‌گیرانه عثمانی‌ها ترجیح می‌دادند. دوری این سرزمین‌ها از پایتخت و نیز پایگاه‌های اصلی عثمانیان در بغداد و دیاربکر و ارض‌روم مانع دیگری برای پیشرفت کار ایشان بود. به این معنی که جایجایی نیرو و تجهیزات برای مقابله به‌دشواری انجام می‌گرفت (اشپولر و همکاران، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

حمله یا درواقع ضدحمله شاه‌عباس زمانی انجام گرفت که سلطان محمد سوم، در آخرین سال سلطنت خود هنوز در مجارستان درگیر جنگ با هابسبورگ‌ها بود و شورش‌های وسیع موسوم به «عصیان جلالی‌ها» آناطولی را در خود فروبرده بود (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۹۱/۳). بنابراین دولت مرکزی عثمانی در وضعی نبود که بتواند در مقابل حملات شاه صفوی دست به اقدام متقابل فوری بزند. اقدامات بعدی سلطان هم با واکنش و تدبیر شاه صفوی خنثی شد و بدین ترتیب کار بازپس‌گیری تبریز و سایر شهرهای ازدست‌رفته با موفقیت همراه گردید.<sup>۱</sup>

به‌طور طبیعی واقعه بازپس‌گیری شهرهای ازدست‌رفته، برای صفویان فتح و پیروزی، و برای عثمانی‌ها شکست و سرافکنندگی محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان انتظار داشت که تاریخ‌نگاران صفوی آن را با افتخار در آثار خود بیاورند و مورخان عثمانی هم اگر ناچار از روایت آن باشند، به‌اختصار و با نوعی سرشکستگی و توجیه درج نمایند.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر تاریخ‌نگاران صفوی این رویداد را با دیدگاهی مثبت و از سر تقدیر و تحسین، و تاریخ‌نگاران عثمانی با خشم و استیصال روایت کنند. با این فرضیه هدف از پژوهش حاضر بررسی شیوه گزارش و نوع واکنش تاریخ‌نگاران صفوی و عثمانی نسبت به موضوع بازپس‌گیری شهر تبریز از دست آل عثمان با عملیات نظامی است؛ از طریق تحقیق در لحن روایت ایشان. برای این منظور چند منبع نزدیک به واقعه از آثار صفوی و تعدادی از تواریخ عثمانی انتخاب

۱. ملاجلال منجم بعد از آوردن فراز اندکی از جنگ عثمانی - اتریش از نامه ذوالفقارخان قرامانی، حاکم وقت اردبیل به شاه‌عباس، در مورد جلالیگری و پیامهای آن چنین می‌نویسد: «حسن یازچی کوس یاغیگری کوفته و در هشت منزلی استنبول نشسته... و خواندگار پیش عساکر چخورسعد و تبریز فرستاده که: «شما از آن طرف و چغال‌اوغلی از این جانب علاج حسن یازچی بکنید.» پاشایان این حدود جواب گفته‌اند که: "قرلباش سر فتنه دارد و ما آنکه را خالی نمی‌توانیم گذاشت." از اینجا معلوم می‌شود که تحركات شاه صفوی بر پاشاهای سرحدی هم پوشیده نبوده‌است. (تاریخ عباسی، ۳۳۶).

۲. یا همانند تاریخ‌های پچوی و صولاقی‌زاده و بسیاری آثار دیگر از روایت آن به کلی صرف‌نظر کنند.

شدند و روایت آن‌ها به شیوهٔ مقابله و تطبیق مورد مطالعه قرار گرفت. آثار صفوی عبارت‌اند از: تاریخ عالم‌آرای عباسی، تاریخ عباسی یا روزنامهٔ ملاجلال، خلد برین (حدیقهٔ پنجم از روضهٔ هشتم)<sup>۱</sup>، تاریخ جهان‌آرای عباسی و روضه‌الصفویه. عناوین منابع عثمانی نیز از این قرار است: فنلکهٔ تاریخ کاتب چلبی، صحائف‌الخبار فی وقایع‌العصار که ترجمهٔ جامع‌الدول منجم‌باشی احمد دده است، تاریخ پچوی و روضه‌الحسین فی خلاصهٔ اخبارالخاقین معروف به تاریخ نعیم. البته از تواریخ صفوی و عثمانی به چند کتاب دیگر که این واقعه را، هرچند به‌اختصار تمام، روایت کرده‌اند، مراجعه شد.

### اصرار صفویان بر بازپس‌گیری تبریز و آذربایجان

بعد از سقوط تبریز و اشغال آن توسط عثمانی‌ها در عهد سلطان مراد سوم، چنان نبود که صفویان از اندیشهٔ بازپس‌گیری آن دست بردارند و همانند ایالت دیاربکر و وان که در عهد شاه اسماعیل اول و طهماسب اول از قلمرو صفویان منتزع شد، از فکر تسلط دوباره بر آن فارغ شوند. حمزه میرزای ولیعهد برای آزادی تبریز حدود یک سال با قلعه‌نشینان آن شهر جنگید و درنهایت جان بر سر پافشاری بر همین تصمیم نهاد (۲۴ ذی‌الحجه ۹۹۴ق.)<sup>۲</sup> (چنابدی، ۱۳۷۸: ۶۴۵). شاه‌عباس اول نیز همانند برادرش بر این موضوع پای فشرد. شاهد این مدعا به‌طور مثال تصریح تاریخ عباسی است که ضمن شرح وقایع سال ۱۰۰۷ق؛ یعنی بعد از پیروزی شاه بر ازیکان در رباط پریان در نزدیکی هرات (در نهم محرم سال مذکور) و پنج سال قبل از آغاز ضدحمله، می‌نویسد: «بعد از تسخیر خراسان، به خاطر مبارک اشرف ارادهٔ تسخیر الکای آذربایجان رسید و بعد از رسیدن خبر، مسموع شد که [پس] از فتح خراسان، [از] لشکر نخجوان<sup>۳</sup> جمعی که حریص بودند به خریدن املاک و ازدیاد ضیاع و

۱. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (هنوز تصحیح و چاپ نشده‌است).

۲. «امرای مذکوره چون جد و اجتهاد شاهزادهٔ رفیع مقام در محاربه و استقبال مخالفان مشاهده فرمودند، با خویشتن اندیشیدند که اگر بدین متوال طبیعت همایون شاهزاده بر محاربه و مقاتلهٔ معاندان مُصر خواهد بود، همواره متحمل مشقت بساق و تردد بیلاق و قشلاق باید بود و لحظه‌ای آسایش و فراغت میسر نخواهد گردید... بنابراین مقدمات امرای غدار با یکدیگر قرار دادند که... در ازالهٔ حیات آن در درج خلافت سعی موفور به ظهور آورند.» (روضه‌الصفویه، ۱۳۷۸).

۳. نخجوان طبعاً در این زمان تحت تسلط عثمانی‌ها قرار داشت و بعد از فتح تبریز، این شهر نیز به دست ذوالفقارخان قرامانی بازپس گرفته شد. در اینجا اشاره به این موضوع است که عثمانی‌های ساکن نخجوان که مشتاق خرید زمین و مزرعه در آن دیار بودند، بعد از شنیدن اخبار پیروزی‌های شاه‌عباس اول در خراسان، آن شوق خرید ملک و متاع را کنار گذاشتند.

عقار، ترک آن نموده، اراده فروختن نمودند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۲۷۵). البته پیش‌تر از آن هم شاه صفوی بر این عزم بود، همچنان که در توصیه‌اش به محمدخان زیاد اوغلی قاجار و جمعی از امیران قره‌باغ - که قلعه گنجه را محاصره کرده بودند - مشهود است. (فلسفی، ۱۳۴۷: ۱/۱۴۹).

این معنی با همه تلاش‌های شاه‌عباس برای کتمان آن، برای عثمانی‌ها پوشیده نماند و در اواخر کار، علی پاشا، والی عثمانی تبریز، «که به‌جای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود»<sup>۱</sup> (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۷/۲) از بیم هجوم شاه‌عباس تصمیم گرفت که «در ثغور و سرحد آذربایجان که در آن وقت چمن اوجان بود، قلعه‌ای متین احداث نماید؛ چه در آن زمان فصل مشترک مملکت قیصر و این دولت... «ترکمان کندی»<sup>۲</sup> که در ابتدای چمن اوجان واقع است»، بود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۶). و این قلعه را با مردان جنگی و سلاح و آذوقه پر کند تا تبریز را از تعرض صفویان مصون دارد. بدین منظور «استادان و عمله بسیار و آلات قلعه ساختن بدان موضع نقل نموده، به جز تمام به احداث و اتمام قلعه امر فرمود» (جنابدی، همان). این قلعه‌سازی با هجوم ذوالفقارخان قرامانی، والی اردبیل و بقایای آذربایجان، به سرانجام نرسید و آنچه ساخته شده بود، به اجبار خان اردبیل به دست خود سازندگان تخریب شد. او گزارش هجوم و منع خود را به اطلاع شاه صفوی رساند و مورد تشویق و تحسین وی واقع شد. در حکمی که شاه‌عباس اول برای ذوالفقارخان فرستاد، از او خواسته شد که «پیوسته جاسوس و منهی وی به دارالسلطنه تبریز مقیم باشد» (جنابدی، همان‌جا) و رویدادهای آنجا را روزبه‌روز به دربار صفوی گزارش کند. با این حکم ذوالفقارخان متوجه شد که «پادشاه جم‌جاه را هوای تسخیر ممالک موروئی» (جنابدی، پیشین) در سر است و بنابراین به آماده‌سازی لوازم حمله و فراهم آوردن مقدمات عملیات نظامی پرداخت.

### علل آغاز اقدام شاه‌عباس اول برای بازپس‌گیری تبریز

مطابق آنچه در تاریخ عالم‌آرای عباسی و خلد برین آمده، یکی از علل مهم آغاز حمله

۱. البته با تحقیق بیشتر معلوم می‌گردد که «سرخوش علی پاشا» به‌جای «احمد پاشا» به مقام بیگلربیگی آذربایجان منصوب شده بود و نه به‌جای «جعفر پاشا»، اما جعفر پاشا نزد ایرانیان و حتی خود عثمانی‌ها، مشهورترین والی عثمانی آذربایجان است.  
 ۲. احتمالاً این قریه همان منطقه «ترکمانچای» امروز است که بر دامنه‌های جنوبی کوه‌های بزغوش، در میانه مسیر بستان‌آباد به میانه واقع است و با جاده تبریز - میانه قریب به ده کیلومتر فاصله دارد.

شاه‌عباس برای بازپس‌گیری تبریز، وقوع عصیان‌های جلالی<sup>۱</sup> در آناتولی و شام بود. این عصیان‌ها چنان در این مناطق گسترش یافت که «جامره و اوباش و بی‌دولتان اکراد» [۱] بر دولت مرکزی شوریدند و «پاشایان و حکام سرحد به شیوهٔ جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده» [۲]. با ایرانیان هم «سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی‌ادبی‌ها از ایشان به ظهور می‌آمد» [۳]. به‌طوری‌که احمد پاشا، بیگلربیگ عثمانی تبریز، «تاجری<sup>۲</sup> را از تجار خاصهٔ شریفه گرفته، به طمع مال به قتل آورده، مبلغ‌های کلی مال خاصهٔ شریفه را متصرف شد.» [۴] در شیروان هم که فرستادگان شاه برای خرید «اسیر و جواری» [۵] عازم داغستان بودند، اموالشان غارت شد. این اعمال گرچه با تجاهاش شاه صفوی روبرو می‌شد، و «اعمال قبیحهٔ پاشایان سرحد به پادشاه و وزراء اعظم [عثمانی] اعلام» [۶] می‌گردید، اما از این مکاتبات نتیجه‌ای عاید نشد و حکمرانان سرحدی «در سلوک ناپسند اصرار نموده، به فرمان پادشاه خود عمل نمی‌کردند.» [۷] (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۷/۲).<sup>۴</sup>

۱. عصیان جلالی‌ها، به ترکی: Celâli İsyanları نام عمومی چندین دوره شورش علیه حاکمیت عثمانی در آناتولی است. شورش مدنظر این پژوهش در سال‌های پایانی قرن ۱۶م. / اوایل قرن ۱۱ق. به دلایل متعددی آغاز شد که مهم‌ترین آن‌ها رکود اقتصادی بود. شورش مردم، صاحب‌منصبان و سپاهیان ناراضی در عصر سلطان محمد سوم با پیوستن گریختگان از جنگ خاج اووا (۱۵۹۶م.) به شورشیان تقویت شد و وسعت یافت. دولت عثمانی به دلیل جنگ‌های طولانی با ایران و اتریش، و بی‌تدبیری فرماندهان اعزامی، موفق به سرکوب شورش نشد تا اینکه وزیراعظم سلطان احمد اول، قویوچی مراد پاشا (که در جنگ باسمنج در حومهٔ تبریز، در عهد شاه محمد خدابنده اسیر قزلباشان شده بود)، با کشتارهای وسیع به کار شورش پایان داد. این واقعه را می‌توان یکی از بحران‌های اجتماعی عثمانی دانست که به ویرانی شهرها و آبادی‌ها و آوارگی گستردهٔ مردم انجامید. مطالعات فراوانی در باب عصیان جلالی‌ها در ترکیه به عمل آمده‌است؛ به‌عنوان مثال اثر تحقیقی مصطفی آق‌داغ با عنوان: «ترک خلقی‌نین دیرلیک و دوزنلیک غوغاسی: جلالی عصیانلاری».

۲. «احمد پاشا، که از قبل خواندگار روم حاکم دارالسلطنهٔ تبریز بود، به طمع مال، خلف بیگ نامی را از مردم سلطانه، که ازجمله تجار خیرمدار و ترک یراقان سرکار خاقان گردون اشتهار بود، به قتل رسانیده، اموال وی را که از آن جمله قرب چهار هزار تومان به دیوان اعلی متعلق بود، تصرف نمود.» (خلد برین، نسخهٔ خطی مجلس، برگ ۱۸۰).

۳. لااقل یک مورد از نامه‌های سلطان مراد سوم عثمانی (قبل از وقوع شورش جلالیان) خطاب به «حاکمان تمامی مسیره‌ها از سدهٔ سعادت تا تبریز» در اختیار نگارنده است. این حکم تاریخ جمعه غرة ذی‌القعدة ۱۰۰۱ق. را دارد. سلطان در این حکم به آنان دستور داده‌است با بازرگانان ایرانی با نام‌های امیر بیگ و صلوان بیگ و حاجی لاجین که از سوی «وزیر شاه عجم، حاتم بیگ» اعزام شده‌اند، خوش‌رفتاری کنند، احتیاجات ایشان را برآورده سازند، استثنائاً این بار، گمرک و یاج و سایر رسوم مرسوم را از ایشان نطلبند و بدانان تمذی نوزند. این فرمان که با شمارهٔ ۵۷۶ در صفحهٔ ۳۰۱ دفتر مهمهٔ شمارهٔ ۷۱ درج شده‌است، با کد ذیل در آرشیوهای عثمانی دولت ترکیه نگهداری می‌شود: A\_IDVNSMHH\_00071\_00152

۴. مواردی که در این پاراگراف با شماره‌های [۱] تا [۷] مشخص گردیده‌اند، همگی به جهت تقریب موضوع به ذهن و تأکید بیش‌تر، عیناً از تاریخ عالم‌را نقل شده‌اند.

دامنه این نافرمانی‌ها به عراق عرب (بغداد) هم کشیده شد و بدین ترتیب باعث قطع «علوفه و مرسوم»<sup>۱</sup> قلعه عثمانی در نهاوند - که از بغداد تأمین می‌شد - گردید. نرسیدن موجب و ارزاق اهل قلعه، دست‌اندازی آنان به آبادی‌های مجاور را سبب شد. به‌طور طبیعی اهالی ولایات اطراف قلعه هم به درازدستی‌های قلعه‌نشینان واکنش نشان دادند. درنهایت قلعه نهاوند بعد از پانزده سال از احداث و استقرار آن، به دست مردمان آن حوالی و رعایای مناطق نزدیک به قلعه تسخیر شد و به دست حسن خان، حاکم علیشکر، به دستور شاه صفوی تخریب گردید. (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۶/۲).

بعد از استمداد غازی بیگ کرد، حاکم عثمانی سلماس، که در محاصره علی پاشا، پسر خود را به دربار صفوی فرستاده بود، شاه‌عباس مصمم به حمله شد،<sup>۲</sup> چراکه چنان اندیشید که چون عثمانی‌ها «با قزلباش در کل مواد، به تخصیص در تخریب قلعه نهاوند بدمطنه شده‌اند» (منشی، همان، ۶۳۷)، و عذری را نمی‌پذیرند، و به وقت فرصت، «بالقوه خود را به فعل» (منشی، همان‌جا) درخواست آورد، لذا نباید فرصت را از دست بدهد و ایالت‌های آذربایجان و شیروان را که ملک موروث اوست، در تصرف جمعی شورشی بی‌دولت جلالی بگذارد، بنابراین تصمیم گرفت قبل از مراجعت علی پاشا به تبریز، با یورش سریع آن شهر را متصرف شود.

این روایت در تواریخ عثمانی به‌گونه‌ای دیگر است. صاحب *فئلیکه تاریخ* و نویسنده *تاریخ نعیم* و *دیگران*<sup>۳</sup> بر این اعتقادند که عامل اصلی حمله شاه صفوی به تبریز نه شورش جلالی‌ها، و نه مکاتبات و استمداد سران برخی قبایل کرد سرحدنشین، که ظلم و تعدی

۱. حقوق و دستمزد را در دوره زمانی مربوط به پژوهش حاضر در عثمانی «علوفه» می‌خواندند.

۲. تحریکات و اعمال مردم مرزنشین «از اعتدال تجاوز نموده، به سرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب تحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه» نبود. درست در این زمان بود که میانه غازی بیگ و عثمانی‌ها منازعه پدید آمد و بیگ مزبور قلعه «قارنی‌باریق» را که در حوزه حکمرانی‌اش بود، استحکام بخشید و در آن پناه گرفت. (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۶۳۷).

۳. مثلاً صاحب *تاریخ گلشن معارف* می‌نویسد: اهالی دیار آذربایجان از ظلم و تعدی عثمانی‌ها [آزده شده، به شاه پیغام فرستادند که منتظر قدم شما هستیم. (فرائض‌چی‌زاده، ۱۲۲۰ق؛ ۵۹۴/۱). و صاحب *زینت‌المجالس* حدود ده سال قبل از آغاز ضدحمله شاه‌عباس به تبریز می‌گوید: «جمعی قلیل از اهل تبریز در نواحی آن قلعه [یعنی قلعه عثمانی‌ها] ساکن‌اند و آن جماعت را نیز از ظلم آن طبقه کار به جان و کارد به استخوان رسیده‌است.» (مجدالدین حسینی، ۱۳۴۲: ۷۷۷). البته همان‌طور که در ابتدای مقاله گذشت، ظلم عثمانی نه تنها در آذربایجان شیعی، که در شیروان سنی هم گسترده شده بود، به‌گونه‌ای که اهل آن دیار هم - همانند کردهای سنی مرزنشین - مکرر از شاه صفوی استدعای نجات خود می‌نمودند. (ملاجلال منجم، ۱۳۶۸: ۴۲۱).

کارگزاران عثمانی و ناکارآمدی حاکمیت آنان بود. کاتب چلبی در *فذلکة تاریخ* به‌صراحت می‌نویسد: «غلامان [عاملان عثمانی] تبریز که هرکدام از نظر عقل، کم‌پایه و در ادراک، بی‌مایه بودند، حسب ضرورت به مدارج عالیه ارتقاء یافتند و در ایام دولت سلطانی به [نعمت] بسیار رسیدند و صاحب قطار و مهار شدند. آنان تحمل این احسان بی‌کران را نیارستند و اظهار بغی و عناد [کرده] و [سالک] سلوک مناهج فتنه و فساد شدند؛ به مقرر می‌شد معین‌شده غیرقانع و به اموال رعایا حریص و طامع شدند. از شنیدن کلام حکام و والیان سرباز زدند و احکام الهی و اوامر پادشاهی در میانشان نامسموع ماند. از فرط تکبر به غارت اموال رعایا قانع نشده، به اموال امراء و حکام هم جسور گشتند. حتی به کردهای مجاورشان، که از قدیم سر اطاعت از ایشان داشتند، درازدستی نمودند و از اولاد شاهقلی [بلیان]، به غازی بیگ، حاکم سلماس تعدی کردند.» (کاتب چلبی، ۱۳۸۶: ق: ۲۰۲/۱). این شد که غازی بیگ سر از اطاعت عثمانی پیچید و با شاه صفوی مکاتبه آغازید. البته مکاتبه با شاه صفوی تنها از جانب غازی بیگ نبود، بلکه شماره مکاتبه‌کنندگان چنان بود که ملاجلال منجم کثرت آن مکاتبات را باعث الزام شاه به بازپس‌گیری آذربایجان می‌داند: «از بسیاری عرایض که از جانب اکراد و رعایای آن حدود رسید، لازم شد شرعاً که نواب کلب آستان علی متوجه تسخیر آذربایجان شوند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۰). ازجمله این مکاتبه‌کنندگان یکی هم امیرخان برادوست، از سرخیلان اکراد بود که با عثمانی‌ها به جنگ برخاست و دستش قطع گردید. او از ظلم عثمانی به درگاه شاه صفوی متوسل شد و شاه را به تسخیر آذربایجان تشویق کرد و متعهد شد که اگر شاه به آن‌سو حرکت کند، «همچنان که اکراد سبب انتزاع آن ممالک گشته‌اند (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۷۶۷)، در مقام جبران و تلافی از جان باختن هم دریغ نوزرد. شاه‌عباس در پاسخ این اشخاص، آن‌ها را با ارسال هدایا دلگرم و امیدوار ساخت. مثلاً برای امیرخان دستی از طلای مصنوع فرستاد. (جناب‌دی، همان) و برای غازی بیگ هم، به‌وسیله یکی از مقربان خود که جمشید نام داشته، تاج و تیغ و کمر فرستاد و اظهار نمود که به‌زودی به آن‌سو روانه خواهد شد. (کاتب چلبی، همان). البته صاحب *تاریخ*

۱. در اینجا جناب‌دی از زبان امیرخان برادوست کردها را مسئول از دست رفتن سرزمین‌ها می‌داند. نکته این که روابط این امیرخان با شاه صفوی به‌زودی به تیرگی گرایید و در قلعه دم‌دم ارومی سنگر گرفت و در نهایت کشته شد. (تاریخ عالم/رای عباسی، جلد دوم، ۷۹۳ تا ۸۰۱ و ادامه در ۸۰۷ تا ۸۱۱).

عباسی معتقد است که شاه افشای راز نکرد و از حمله و حرکت به تبریز چیزی نگفت. (ملاجلال، همان) و خالق *روضه‌الصفویه* نیز بر همین عقیده است (جنابدی، همان‌جا).

### به‌سوی تبریز

شاه‌عباس اول روز هفتم ربیع‌الثانی ۱۰۱۲ ق. از اصفهان عازم تبریز شد و بعد از یازده روز راه‌پیمایی، درحالی‌که مسیر حرکت خود را پنهان می‌داشت<sup>۱</sup>، صبح روز دوازدهم بدان شهر رسید. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۰؛ منشی، ۱۳۸۲: ۳۸/۲؛ واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۱). درحالی‌که منابع صفوی از ایلغار<sup>۲</sup> شاه به‌سوی آذربایجان به‌نوعی با اعجاب و تحسین یاد می‌کنند، صاحب *تاریخ نعیم* آن را حرکتی مغایر با شأن و اصول «ملوکانه» و مطابق با رفتار «صلوکانه»<sup>۳</sup> می‌داند (مصطفی حلبی، ۱۳۸۱ ق: ۳۴۴/۱). نیز، درحالی‌که *تاریخ عالم‌آرا* کسانی را که همراه شاه‌عباس از اصفهان حرکت کردند، تنها «جمعی از ملازمان موکب اقبال» ذکر نموده (منشی، همان)، *تاریخ نعیم* آن را دو - سه هزار نفر مملوک درم‌خریده می‌داند که زبده و گزیده سربازان شاه بوده‌اند. بعد از رسیدن به تبریز، به این تعداد، جمعی از «اشرار دار و دیار» و «تولنگی و گوک طولاقی» [گدایان و ماجراجویان] اضافه شدند (کاتب چلبی، ۱۳۸۶ ق: ۲۰۴/۱؛ مصطفی حلبی، همان)، همچنین بر طبق مندرجات منابع یادشده عثمانی، ذوالفقارخان قرامانی، حاکم اردبیل با «پانزده هزار سرباز» در تبریز به شاه پیوست، درحالی‌که حسب مندرجات *روضه‌الصفویه*، ذوالفقارخان تنها با سه هزار سوار در ناحیه‌النگ اوجان به اردوی شاه ملحق شد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۸). لذا اغراق منابع عثمانی و بزرگ‌نمایی نیروی دشمنی که موجب شکست ایشان شد، در اینجا محل توجه است. این بزرگنمایی قوای دشمن را درواقع نوعی توجیه شکست آنان از قزلباشان باید دانست.

۱. در مورد تلاش شاه‌عباس اول برای پنهان نگه‌داشتن حمله، این فراز از *روزنامه ملاجلال* به‌عنوان مثال محل توجه است: «قریب به کاروانسرای دانگ اجایی در میانه راه سواحه به قزوین رومی با پسرش که در کباب نظراتنساب بودند، غایب شدند. نواب کلب آستان علی افشای راز خود نموده، فرمودند که: «رومی گویا از عزیمت ما به‌جانب تبریز خبردار شده.» حسب‌الحکم ... جمعی از عقب او رفتند و در حوالی ایهر آن رومی و پسرش را گرفتند... در ریاط نیک‌بسی سی نفر قزلباش به سرداری اسفندیاریگ عرب گیرلو به حبس طرق تبریز فرستادند و مقرر آنکه: «آینده را منع نکنند و رونده را نگذارند.» (تاریخ عباسی، ص ۳۴۵).

۲. حرکت سریع سپاهیان به‌سوی دشمن، هجوم، یورش. (معین، ۱۳۸۶: ۱۳۰/۱).

۳. صلوک: زده، راهزن، عیار، فقیر، تهی‌دست، درویش، بدبخت و مستمند. (مناد: لا روس، ۱۳۴۳/المورد، ۱۳۶۱ معین، ۱۳۸۸).

### شهر تبریز پس از ورود شاه صفوی به آن

تنها منبع صفوی که وضع شهر تبریز را بعد از قریب به بیست سال حاکمیت عثمانی بر آن به تصویر کشیده، تاریخ عالم‌آرای عباسی است.<sup>۱</sup> اسکندریبیگ در تاریخ خود آن را طرفه ویرانه‌ای می‌خواند، چراکه در طول سال‌های اشغال، تبریز از تبریزی خالی بود و «رومیه در ویرانی خانه‌ها و عمارات شهر دقیقه‌ای [فروگذاشت نکرده بودند]» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۹/۲). ویرانی تبریز به دست عثمانی‌ها حقیقتی است که حتی مورخان ایشان هم در آثار خود، ضمن شرح چگونگی تصرف تبریز بدان اقرار کرده‌اند. به‌طور مثال مصطفی عالی در کنه‌الآخبار، و تعلیقی‌زاده محمد صبحی در «تبریزیه» و به‌خصوص شیخ وفایی محمد در «تواریخ غزوات سلطان مراد ثالث»<sup>۲</sup> به تفصیل بدان پرداخته‌اند.

حسب نظر اسکندریبیگ «اگرچه در تمانی بیست سال که آن ملک در دست رومیه ماند، جمعی غارت‌زده بی‌بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده، به‌قدر جمعیتی شده بود، اما از هر صد خانه‌ی پر زیب و زینت، یک خانه چنان نشده بود که ثلث آن حالت اول به هم رسانیده باشد» (منشی، همان). وضعیت شهر چنان بود که «شاه‌عباس را بر حال آن شهر... رقت شد» (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۴۷/۸) و در آن شهر، حتی یک خانه که مناسب نزول شاه صفوی باشد، پیدا نشد، لذا شاه به شب‌غازان رفت و در خانه مولانا وقوعی تبریزی فرود آمد. (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۲؛ منشی، همان‌جا). این در حالی بود که تبریز قبل از هجوم اوزدمیر اوغلی عثمان پاشا یکی از آبادترین و آراسته‌ترین بلاد ایران، و احتمالاً جهان بود؛ به‌طوری‌که «درنهایت معموری ... بود، چنانچه شصت هزار خانه معمور متمول در آن بلدة جنت نشان مقیم بودند» (جنابادی، ۱۳۷۸: ۶۲۹) و مردم تبریز در «عمارت بیوت و مساکن و تزئین آن‌ها و اسباب و تجملات ما فی‌البیت به نوعی مبالغه» می‌کردند که «خانه

۱. البته صاحب زینت‌المجالس نیز به ویرانی شهر تبریز در عهد حکمرانی عثمانی‌ها اشاره نموده‌است، مثلاً اینکه: «اب مهرا ن‌رود که از کوه سه‌پند می‌آمد، و نهصد و چند کاریز ... [داشت که در] باغات صرف می‌شد، اکنون به شامت رومیان یک درخت و یک برگ سبز در آن دیار نمانده‌است.» (مجدالدین حسینی، ۱۳۶۲: ۷۷۸).

۲. شیخ وفایی محمد در مطلبی تحت عنوان «بازده ماه نبرد ناموفق برای بازپس‌گیری تبریز (با تکیه بر نوشته‌های یک سرباز)» به قلم نگارنده در نشریه تاریخ‌پژوهی (شماره ۸۵، سال بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۴۹ تا ۶۶) به‌اختصار مورد بررسی قرار گرفته‌است.

کمترین بازاری، شایستگی نزول امیر عالی‌قدری» را داشت (منشی، ۱۳۸۲: ۳۰۸/۱).

در شب غازان شاه «به عرض جنود ظفر ورود پرداخت» و از لشکریانش سان دید. بنابراین مشخص شد که شش هزار سوار قزلباش از قورچی و غلام و سه هزار نفر از اتباع ذوالفقارخان و دو هزار نفر از توپچی‌های خراسان زیر علم وی حاضرند. البته اهل تبریز هم به ملازمت شاه صفوی آمدند (جنابدی، همان).

در ابتدای ورود شاه به حوالی تبریز، در قریه فیهوسنج (باسمنج امروز) که - امروز هم از نواحی حومه‌ای شهر تبریز به شمار می‌رود - مردم بی‌آنکه از حضور شاه صفوی خبر داشته باشند، به‌مجرد مشاهده سپاه قزلباش «فی‌الفور شعار شاهی‌سیونی ظاهر ساخته... تاب‌های دوازده‌ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیرزمین‌ها و نهانخانه‌ها پنهان کرده بودند» بیرون آوردند و بر سر نهادند<sup>۱</sup> (منشی، ۱۳۸۲: ۶۳۹/۲). و هر کس از عثمانی‌ها که در آنجا بود، گرفتار کرده، کشتند. بعد از اینکه شاه در شب غازان مستقر شد، مردم تبریز باز «از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی اطراف بود، گرفته، به پایه سریر اعلی آورده، به قتل می‌رساندند» (منشی، همان) و حتی برخی از ایشان چون احتمال می‌دادند که شاه از سر خون اسیران عثمانی بگذرد، اسیر خود را کشته و سرش را به خدمت وی می‌آوردند. و «الحق تبریزیان در این ماده به‌نوعی مبالغه نمودند که جمعی را [که] در عرض بیست سال با تبریزی وصلت کرده، دختر تبریزی در خانه داشتند، و از او فرزندان به هم رسیده بود، پدر و برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی را منظور نداشته، ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده، به قتل می‌رسانیدند.» (منشی، همان‌جا). میزان خشونت ذکرشده در این قضایا شگفت‌آور است، به‌طوری‌که در روز اول ورود شاه «تبریزی و قزلباش... قریب به هفتصد سر... و قریب به پنجاه نفر زنده» آوردند. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۶). نگارنده بر این اعتقاد

۱. در اهمیت کلاه دوازده‌ترک قزلباشی نزد عثمانیان، و درجه نفرت آنان از این سرپوش، که در واقع نشانه صفویان نیز به شمار می‌رفت، و میزان خطرناک بودن این اقدام اهل تبریز، به فتوای شیخ‌الاسلام عثمانی که در دوره ضعف و انحطاط صفویان درباره این کلاه صادر شده، اشاره می‌شود: «زید مسلم قزلباش کفره سنه مخصوص اولان قالباغی رضاسیله باشنه گیسه، نه لازم اولور؟ الجواب: تجدید ایمان و نکاح.» (سؤال: اگر یکی از مسلمانان - زندانی - کلاه مخصوص کفار قزلباش را با رضایت خود بر سر بگذارد، حکمش چیست؟ جواب: باید ایمان خود را و نیز نکاحش را تجدید کند) (شیخ‌الاسلام ینی شهرلی عبدالله افندی، ۱۲۶۶ق: ۱۸۱). بنابراین معلوم می‌شود که اهل تبریز به چه کار پرمخاطره‌ای دست زده‌اند.

است که این رفتارهای خشونت‌بار به احتمال پاسخ رفتارهایی است که عثمانی‌ها به هنگام تسخیر تبریز و نیز در طول قریب به بیست سال حکمرانی خود بر مردم این دیار، از خود به نمایش گذاشتند. شرح آن تعاملات علاوه بر آنچه در منابع صفوی آمده، در تواریخ و رساله‌های عثمانی هم درج گردیده‌است. به‌طور مثال گوشه‌هایی عجیب از آن رفتارها را در «تبریزیه» تعلیقی‌زاده<sup>۱</sup> یا کنه‌الاخیار مصطفی عالی می‌توان دید. در کنه‌الاخیار مورخ شهیر عثمانی از رفتار پاشای تبریز در سرکوب شورش سپاه عثمانی مستقر در آن شهر به دلیل تنزل ارزش پول، که اهل تبریز هم خواه‌ناخواه با آن موافقت کردند، چنان به درد می‌آید که می‌نویسد: «به لشکر اکراد و سگیانان شخص پاشا در مورد غارت اولاد و عیال اهل تبریز و ایراد خسارت به دارایی‌های آنان رخصت داده شد... ابکار مخدره و نسوان عقیقه موقره بر نطع مراد تصرف [نشستند]... اگرچه بدون شک اخذ انتقام از طرف پاشا لایق نام و ناموس است، اما اینکه اهل و عیالشان بعد از غارت و خسارت به شکل برده و کنیز به فروش برسند، ظلم صریحی است که امت‌ها در آن متفق‌اند.» (عالی، ۲۰۱۹م: ۳-۱۰۸۲).

### نبرد صوفیان؛ آغاز بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی

حکمران عثمانی تبریز و آذربایجان به هنگام ضحمله شاه‌عباس «سرخوش‌علی پاشا» بود. (پچوی، ۱۲۸۳ق: ۲۵۸/۲). علی پاشا بعد از مرگ احمد پاشا به این منصب منصوب شده بود.<sup>۲</sup>

در زمان حمله شاه‌عباس اول، علی پاشا به کار سرکوب شورش غازی بیگ کرد مشغول بود که در قلعه «قارنی یاریق» سنگر گرفته بود. او توانست بعد از محاصره قلعه مذکور، آن

۱. شرحی که تعلیقی‌زاده محمد صبحی در اثر مختصر خود از رفتارهای خشونت‌بار عساکر عثمانی با مردم تبریز ارائه می‌دهد، گوشه‌هایی از زوایای این واقعه تاریخی را آشکار می‌سازد. او که خود شاهد عینی وقایع بوده، ضمن بیان درازدستی‌ها و تعدیات گسترده سپاه عثمانی به جان و مال و عرض و آبروی اهل تبریز، در جایی از این رساله می‌گوید: «نه بر طفل ترحم شد، و نه از پیر شرم و آرم. و هیچ‌کس نتوانست بگوید که: چرا؟! و به چه جرمی؟» (تبریزیه، نسخه خطی، برگ ۲۲ و ۲۳).  
 ۲. بعد از درگذشت احمد پاشا، والی تبریز، در اواخر صفر سنه مزبوره [۱۰۱۶ق.] مقام بیگلربیگی تبریز به همراه منصب وزارت، به علی آغا، میرآخور مزول اعطا گردید. بعد از حضور او در تبریز اوجاغ [آجاق] ملغارجالی علاوه بر ظلم و تعدی به رعایا، به کردهای مطیع دولت هم ستمگری پیشه کرد. در نتیجه غازی بیگ، حاکم سلماس از شاه‌عباس استمداد جست (فرانسوی زاده، ۱۲۲۰ق: ۵۹۴/۱).

قلعه را ابتدا با هجوم و سپس با مذاکره و صلح از دست وی به درآورد و به زکریا بیگ کرد بسپارد. علی پاشا، بعد از دریافت خبر حمله قزلباشان رو به‌سوی تبریز نهاد. در میانه مسیر و در شهر مرند عساکر نخجوان و ایروان که برای کمک بدو پیوسته بودند، از او جدا شدند و به سرزمین‌های خود رفتند. جدایی عساکر نخجوان و ایروان از سپاه علی پاشا تقریباً در تمامی منابعی که بدان‌ها مراجعه شد، امری عادی تلقی شده‌است، اما صاحب جهان‌آرای عباسی بر این اعتقاد است که عساکر مزبور «از مرافقت تخلف نموده، روانه الکای خود گردیدند» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۵۳) و این، بدان معناست که در این زمان بین عثمانیان هم اختلافاتی وجود داشته‌است.<sup>۱</sup> صاحب فنلکه هم بر وجود اختلاف بین سران عثمانی صحنه می‌گذارد. او می‌نویسد: «نخجوانی‌ها با عدم اعانت به علی پاشا به او غدر ورزیدند و به پادشاه خیانت کردند، وگرنه چنانچه اقدام و اهتمام این [پاشا] با معاونت آنان همراه شده بود، حال بر گونه‌ای دیگر بود» (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۶/۱). به‌رحال بین قوای عثمانی و صفوی «جنگ نمایان شد» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۷) و گرچه عثمانی‌ها در ابتدا «آثار جلادت ظاهر ساخته، متواتر حملات دلیرانه می‌نمودند» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۱/۲) و «با آنکه مخالفان زیاده از عساکر فیروزی مآثر بودند و توپ و تفنگ بسیار کار می‌فرمودند» (چنابدی، ۷۶۹)، با تدابیر شاه و سرداران وی، شکست در صفوف سپاه عثمانی افتاد و به هزیمت رفتند.

در این جنگ دو سپاه عثمانی و صفوی در ناحیه‌ای به نام «حاجی حرامی» از توابع صوفیان، به هم برخوردند. ملاجلال منجم می‌گوید که «محل جنگ موسوم به دزک خواجه ولی جان بود<sup>۲</sup> و به‌محض رویارویی دو سپاه، «فی‌الفور تلاقی چرخچیان<sup>۳</sup> دست داد» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۷). صاحب فنلکه تاریخ محل استقرار سپاه عثمانی را موضعی به نام «اذنیب» می‌داند (کاتب چلبی، ۱/۲۰۴) و نویسنده تاریخ نعیمه آن را «زینت» یا «زینت» [می‌خواند (مصطفی حلی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۴/۱). او تعداد عساکر عثمانی را «شاید هزار و پانصد»

۱. طرز نوشتار واله اصفهانی در خلد برین هم مؤید این معنی است. (نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، برگ ۱۸۲).

۲. مصحح تاریخ عباسی بر این اعتقاد است که این محل روستای خواجه دیزج در ۱۵ کیلومتری غرب تبریز است (پانویس ص ۳۴۷). اما نگارنده این اسم را به نام روستای «خواجه‌مرجان» شبیه‌تر می‌داند که امروزه در میانه راه تبریز به صوفیان است و شاید به‌مرورزمان کلمه دزک = دیزج از ابتدای آن حذف شده.

۳. مقدمه‌الجیش، واحد پیشرو، طلیعه سپاه، یگان پیشقراول.

نفر و «عساکر روافض» را «اضعاف مضاعف» ایشان می‌داند. (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۵/۱) همچنانکه صاحب *فذلک* نیز سپاه عثمانی را «عشر عاشر» لشکر صفوی می‌شمارد (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۶/۱-۲۰۵)، اما اسکندربیک ترکمان و مؤلف *خلد برین* شماره سپاه علی پاشا را «پنج هزار کس کمابیش» عنوان می‌کنند و می‌گویند در سپاه شاه هم «زیاده از پنج - شش هزار کس نبود». (منشی، ۱۳۸۲: ۴۴۰/۲؛ واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۲). جنابدی تعداد عساکر عثمانی را دوازده هزار سوار می‌داند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۹). بنابراین در این جنگ اگر عدد سپاه عثمانی بیش از قزلباشان نبود، به‌طورقطع کمتر هم نبوده‌است.

جنگ بین عساکر عثمانی و قزلباشان در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۰۱۲ق. درگرفت و به پیروزی لشکر صفوی انجامید. تعدادی از سران سپاه عثمانی ازجمله محمود پاشا، بیگلربیگ سابق نخجوان و خلیل پاشا، بیگلربیگ آخسقه کشته شدند و خود علی پاشا به اسارت درآمد. (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۶/۱). «قریب به هشت هزار<sup>۱</sup> سربریده شد و هشت عدد توپ با باروت و مصالح و پنج هزار تفنگ» از عساکر عثمانی به غنیمت گرفته شد. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸). نبرد صوفیان، اولین پیروزی مهم و قاطع و تعیین‌کننده صوفیان بر سپاه عثمانی در آغاز ضدحمله شاه‌عباس اول در مسیر بازپس‌گیری آذربایجان و بقیه سرزمین‌های از دست‌رفته در زمان پدرش بود.

### سرنوشت قلعه عثمانی تبریز

شاه‌عباس بعد از غلبه بر سپاه عثمانی روی به قلعه تبریز آورد. این قلعه که در ابتدای اشغال تبریز توانسته بود یازده ماه در برابر حملات حمزه میرزای ولیعهد دوام آورد<sup>۲</sup>، این بار

۱. با توجه به اینکه در طول هجده سال و نیم اشغال تبریز بخشی از عساکر عثمانی از اهالی ایالت‌های دیگر که مأمور به خدمت موقت در قلعه آن شهر شده بودند، در آن سکنی گزیدند و ماندگار شدند، و نیز زادوولد ایشان، و گردآمدن جمعی قلیل از اهل تبریز (مجدالدین حسینی، ۱۳۶۲: ۷۷۷). این آمار به اعتقاد نگارنده قابل‌قبول است. به‌طور مثال سلطان عثمانی طی حکم (سند) شماره ۲۲۲ مندرج در صفحه ۱۱۰ دفتر مهمه<sup>۳</sup> ۶۶ به جعفر پاشا، بیگلربیگ تبریز دستور می‌دهد که از اعزام عساکر وان که در تبریز توطن گزیده‌اند، به گنجه، خودداری کند.

۲. شرح مقاومت یازده‌ماهه قلعه عثمانی‌ها در تبریز در برابر حملات حمزه میرزا در اثر برجای‌مانده از یک سرباز عثمانی به نام شیخ وفایی محمد مندرج است که شرح آن در پانویس شماره ۲۱ مندرج در صفحه ۱۱ همین مقاله گذشت.

مقاومت چندانی نکرد. زمانی که قزلباشان به فرمان شاه قلعه را محاصره کردند و «از چهار طرف آغاز بردن جر و سبیه<sup>۱</sup> و افراشتن حواله و انباشتن خندق نمودند» (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۴)، ناچار به صلاح و صوابدید «میرم ولد میرمجتبی» که در میان عثمانی‌ها با اظهار تسنن، مفتی ایشان شده بود، و نیز جمعی از تبریزیان داخل قلعه، امان خواستند.<sup>۲</sup> (واله اصفهانی، همان). صاحب تاریخ نعیم می‌گوید: چون شاه «تعدادی از حیوانات مسلوب‌العقول<sup>۳</sup> از امرای سپاه عثمانی را که قبول مذهب باطل ایشان کرده بودند، پیش خود آورد و آنان را وکیل و سفیر خود [پیش اهل قلعه] قرار داد، [و] قلعه‌نشینان وقتی کثرت نیروی صفویان و قلت عدد خودشان را دیدند، به سبب اندک بودن آذوقه و مهمات، و ناامیدی از رسیدن امداد از جانب سلطان، پس از بیست روز محاصره، ناگزیر در نیمه جمادی‌الاولی ۱۰۱۲ق. تسلیم شدند.» (مصطفی حلبی، ۱۲۸۱ق: ۳۴۸/۱). از مقایسه مندرجات آثار دو طرف معلوم می‌گردد که دیدگاه هر دو سو به هم شبیه است؛ بدین معنی که قلعه‌نشینان در ابتدای کار قصد مقاومت داشتند، اما چون هجوم جدی شاه و کثرت و قوت سپاه او و ضعف خود را مشاهده نمودند، از در تسلیم درآمدند، به‌خصوص که شاه تسلیم‌شوندگان را به بخشش و نوازش وعده می‌داد و دلگرم می‌ساخت. (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۰/۲).

بدین ترتیب شاه صفوی با دادن امان به اهل قلعه، قلعه عثمانی تبریز را بعد از گذشت قریب به دو دهه از بنای آن مسخر ساخت. مورخان عثمانی همچون حاجی خلیفه و مصطفی حلبی مدعی‌اند که شاه صفوی به عهد امان خود وفا نکرد و «کلاب روافض را

۱. جر به معنای دامنه کوه و سبیه نوعی دیوار یا بنای رفیع سریع‌الاحداث و حواله نیز به همین معنی بوده که در مقابل دیوار قلعه ساخته می‌شد تا مهاجمان از آنجا مجال نبرد برابر با مدافعان قلعه را - که در حالت عادی در مکانی بلندتر و مشرف بر ایشان قرار گرفته بودند - داشته باشند. سبیه همچنین نقش سنگر و جان‌پناه را نیز داشت. به‌طورمعمول از هر جانب قلعه سبیه‌های احداث می‌شد و کار بنا و هجوم از هر سبیه را به سرداری می‌سپردند. عنوان «جر و سبیه» در کتب صفوی به کرات ذکر شده‌است، مثلاً در حملات حمزه میرزای ولیعهد به قلعه عثمانی‌ها در تبریز (مثال: نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۷۶).

۲. چون اهل قلعه از شکست و گرفتاری علی پاشا و آمدن حکام قلاع [برای عرض فرمان‌برداری] و پیش رفتن سبیه‌ها و به زیر برج رفتن تقب‌ها اطلاع یافتند، به امان» درآمدند (تاریخ عباسی، ۱۳۹۸: ۳۴۸).

۳. مورخ شهیر عثمانی در اینجا به‌طور ضمنی اقرار می‌کند که جمعی از امرای عثمانی به سپاه صفوی پیوستند و متابعت ایشان را قبول کردند و حتی منصب و مسؤولیت گرفتند. او آنان را حیواناتی می‌نامد که عقل‌هایشان از ایشان سلب شده‌است.

علیه اهل قلعه اغرا نمود<sup>۱</sup> (حلبی، همان) و آنان هم به اسیر نمودن ایشان و غارت مال و منالشان پرداختند؛ به طوری که قاضی عثمانی تبریز، شیخی افندی [یا: شیخ افندی]، که از شاه امان گرفته بود<sup>۲</sup> و با جمعی از عثمانیان به طرف وان در حال عزیمت بود، کشته شد. (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۷/۱). این دو منبع بر اینکه زنان تبریز [یعنی زنان عثمانی مقیم قلعه تبریز] مطابق «دآب قبیح» قزلباشان به گروه فاحشه‌ها ملحق شدند و اعراض مسلمین [یعنی عثمانی‌ها] هتک شد، تصریح می‌کنند.<sup>۳</sup> (حلبی، همان‌جا). منابع صفوی در خصوص تعرض به زنان عثمانی چیزی ننوشته‌اند، جز اینکه ملاجلال می‌گوید: گرچه حکم شد که هر کدام از اهل قلعه که خواست برود، کسی را همراه ایشان کرده، آنان را به وان رسانند، اما «چون اکثر مردم آن جماعت در جنگ علی پاشا کشته شده بودند، زنان و فرزندان ایشان ماندند.» (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸-۹). یعنی در اینجا نه تنها از تجاوز و تعدی مطرح شده در منابع عثمانی صحبتی به میان نمی‌آید، بلکه «بعضی از آن طبقه [یعنی رومیان] که اراده توقف نمودند، به وعده کریمانه وفا فرموده، علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را به یک‌دفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند و هر کس اراده رفتن داشت، مرخص ساختند.» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۴۲/۲). بدین ترتیب معلوم می‌شود که حتی جماعتی از عثمانی‌ها در تبریز باقی ماندند و به صفویان پیوستند. روایت عثمانی از آن جهت می‌تواند مورد تردید واقع شود که شاه‌عباس مال‌اندیش فتح قلعه‌های دیگر عثمانی را پیش رو داشت و هرگونه بدرفتاری با تسلیم‌شدگان یا تعدی به زنان قلعه تبریز در قلعه‌های دیگری که می‌بایست فتح شوند، انعکاس نامناسبی می‌یافت و آنان را به مقاومت تا آخرین نفس می‌کشاند و کار بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته سخت‌تر می‌شد.

بالافاصله بعد از تسخیر قلعه عثمانی تبریز، حکم شد که بسطام آقای داروغه و مقصود

۱. سگان شیعی را علیه اهل قلعه تحریک کرد (به جان قلعه‌نشینان انداخت).

۲. در یکشنبه سیزدهم جمادی‌الاول عرضه قاضی شیخ، که قاضی افندی آن حدود بود، رسیده، التماس عفو گناه خود و اهل قلعه نمود (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸).

۳. یعنی صفویان زنان اهل قلعه را مورد تعرض قرار دادند و آنان را به روسی‌گری واداشتند و این دآب و عادت ایشان بود. کاتب چلبی هم می‌نویسد: «شاه دخی تبریزبانک رجال و نسوانی دآب و عادتی اوزره هب بردن غوغابه هجوم اینتردیگندن پک چوق اویغونسرقلتر وقوعه گلمشیدی.» (کاتب چلبی، ۱۲۸۶ق: ۲۰۷/۱).

بیگ، ناظر بیوتات به ضبط [صورت‌برداری و ثبت و نگهداری] اسباب و اموال و تجهیزات موجود در قلعه و نیز پرستاری از اهل‌وعیال مقتولان بپردازند. قرچقای بیگ هم با جمعی از غلامان خاصه شریفه به محافظت از خود قلعه و منازل کشته‌شدگان اقدام نماید. (واله اصفهانی، نسخه خطی، برگ ۱۸۴). نیز بعد از حدود دو دهه «مرشد احمد، شیخ‌الاسلام اردبیل» و «ولد مرحومی مرشد حسین مجتهد، خطیب شهر تبریز»، به دستور شاه صفوی در مسجد جهان‌شاه و در منابر و مساجد خطبه اثنی‌عشر خواندند. (ملاجلال، ۱۳۹۸: ۳۴۸). این کار به احتمال پاسخ به اقدام سپاه عثمانی بعد از تسخیر تبریز بود که برای اعلان حاکمیت اهل تسنن «در جامع شریف اوزون حسن و در محله‌های دیگر - که در آن‌ها صدها سال نه تنها حمد خدا و نعت حضرت مصطفی علیه‌السلام نشده، که به اصحاب شایسته او نیز اهانت شده بود - خطبه خاقانی خوانده شد» (حریمی، ۱۳۹۲: ۹-۱۵۸)؛ یعنی خلفای چهارگانه اهل سنت مدح گردید و برای سلطان عثمانی دعا شد.

بعد از بازپس‌گیری تبریز، گرچه بیشتر صاحبان خانه‌ها و بناهایی که در قلعه عثمانی آن شهر احداث شده بود، مرده بودند، اما عثمانی‌های تبریز و به‌خصوص فرزندان و بستگان آن قوم را «علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ناگزیر نشأه بشریت است» (منشی، ۱۳۸۲: ۶۵۱/۲)، به «عمارات بلند و سراهای آسمان پیوند و حمامات و مستغلات مرغوب و اسواق و کاروان‌سراهای خوب» (خلد برین، نسخه خطی، برگ ۱۹۰) آنجا بود که در طول بیست سال<sup>۱</sup> «از روی فراغ بال و رفاه حال» (خلد برین، همان) ساخته بودند. به همین دلیل شاه صفوی برای قطع این علاقه و دل‌بستگی<sup>۲</sup> دستور داد آن قلعه را با هر آنچه در آن احداث شده بود، با خاک یکسان سازند. این مأموریت را بر عهده اهل تبریز گذاشتند و بدین ترتیب

۱. منشی این مدت را سی سال دانسته‌است! (عالیم آرا، جلد دوم، ۶۵۱).

۲. درباره دل‌بستگی عثمانی‌های مقیم تبریز به آن شهر حتی چندین سال بعد از بازپس‌گیری آن توسط صفویان، این سطور از سفرنامه دُن گارسیا د سیلوا فیگوئرا شاهد معاست. فیگوئرا در زمان حمله خلیل پاشا، وزیر اعظم و سردار سپاه عثمانی که بعد از عبور از تبریز، در سراب از قرچقای‌خان شکست خورد و صلح کرد، در ایران بود. او می‌نویسد: «شهر زیبای تبریز... پس از عقب‌نشینی سپاه ایران... وضعی چنان رقت‌بار داشت که حتی عثمانی‌ها هنگامی که آن را بدان صورت ماتم‌زده، و دشت بسیار زیبا و حاصلخیزش را سرتاسر خراب یافتند، از ابراز تأسف خودداری نکردند...؛ بخصوص کسانی از سپاه عثمانی که سال‌ها در یادگان آن شهر زیسته بودند، بیش از همه از این ویرانی متأثر شدند.» (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۳۹۸).

از قلعه عثمانی تبریز<sup>۱</sup> اثری بر جای نماند. (منشی، همان).

### نتیجه

مورخان عثمانی بر این نکته اقرار می‌کنند که بازپس‌گیری تبریز و آذربایجان از طرف شاه‌عباس اول نتیجه ظلم کارگزاران ایشان به رعایا و دست‌درازی و طمع در مال ایشان است که باعث شد هم‌پیمانان ایشان، از جمله کردها به صفویان روی آورند. اسناد دفاتر مهمه عثمانی نیز بر این ظلم‌ها صحه می‌گذارند. شورش‌های وسیع آناتولی که در تواریخ عثمانی با عنوان «جلالی عصیانلاری» خوانده می‌شود، و نیز جنگ با هابسبورگ‌ها در مجارستان در کنار ظلم کارگزاران عثمانی آذربایجان و بغداد، و نیز سیاست‌های درست شاه‌عباس باعث شد که کار بازپس‌گیری مناطق اشغالی بدون توقف پیش برود. عدم ارسال به‌موقع قوای کمکی از سوی سلاطین جوان عثمانی که خود گرفتار بازی قدرت خواجه‌سرایان و دیوان‌سالاران بودند، در هزیمت قوای عثمانی مزید بر علت شد. در اولین گام، شهر مهم تبریز بازپس گرفته شد. شیوه برخورد اهل تبریز با پادشاه صفوی و سپاه وی و نیز نحوه بازپس‌گیری آن شهر و سرنوشت قلعه عثمانی تبریز در این تحقیق براساس منابع طرفین رقیب مورد بررسی قرار گرفته‌اند و معلوم می‌سازند که عثمانی‌ها بعد از قریب به بیست سال حکمرانی بر تبریز و آذربایجان نتوانستند افکار عمومی اهل این مناطق را با خود همراه

۱. مطابق نوشته صاحب‌کنه/الخبار قلعه عثمانی‌ها در تبریز به گرد باغ شاه بنا گردید (عالی، ۲۰۱۹م: ۱۰۶۳)، چراکه باغ مزبور با دیوارهایی محصور بود و عثمانی‌ها از همین دیوارها به‌عنوان دیوار قلعه استفاده کردند. اسکندریگ و چابدی می‌گویند که عثمان پاشا قلعه را در محل «دولتخانه تبریز» (دولتخانه شاه‌طهماسب) ساخت (منشی، ۱۳۸۲؛ ۱/۱۳۸۲؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۳۳). صاحب‌سرفنامه بر این اعتقاد است که چون حصار اطراف دارالاماره تبریز - که «هشت‌بهشت» نام داشت - در کمال استحکام بود، لذا عثمان پاشا تصمیم گرفت که همان حصار را تعمیر کند و برج و باره و بن‌ترتیب نماید. (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/۲۴۴). محل دولتخانه و باغ شاه در جوار میدان صاحب‌آباد بوده که امروز صاحب‌الامر خوانده می‌شود. این مکان که کاخ هشت‌بهشت در عهد آق‌قویونلوها در آن بنا شده بوده، از آن زمان تا به امروز در محله دوهچی (شتریان) تبریز واقع است. با توجه به وسعت محله دوهچی و محلات مجاور آن یعنی شنگلان و سرخاب، و وسعت قلعه که ۱۲۷۰۰ آرشین بوده (پچوی، ۱۳۸۳ق: ۱۰۰/۲) نیز تصریح اولیه چلبی بر اینکه قلعه تبریز در داخل شهر و تا وسط خیابان شاه به شکل مربع سنگین‌بنیاد بنا شده بوده و دری نیز در سمت محله «شام [شنب] غازان» داشته (ساحتنامه، ۱۳۴۷/۲). این موضوع که قلعه عثمانی تبریز محدوده ربع رشیدی را - که در سمت ولیان‌کوه واقع است - نیز دربر گرفته باشد، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. مضافاً اینکه نگارنده در منابع و اسناد عثمانی در دسترس اشاره‌ای دال بر این موضوع مشاهده نکرده‌است. در بنای قلعه عثمانی‌ها «عمارات تبریز» (ظلتزی، ۱۳۵۰: ۱۷۰) و «تمامی سنگ‌های مزارت که در [محله‌های] سرخاب و گنجل و چزنداب بود و هر یک به قیمت اعلی ترتیب یافته بود» (قمی، ۱۳۵۹: ۲/۷۸۵)، کنده و استفاده شد، و طبعاً این اقدام خسارتی عمیق به تاریخ تبریز وارد آورد.

سازند و در دل‌های ایشان نسبت به خود علقه و دل‌بستگی به وجود آورند؛ برعکس، چنان رفتار کردند که حتی کردهای سرحدی که عموماً اهل سنت و با عثمانیان هم‌مذهب بودند و در ابتدا، در هجوم به صفویان در کنار ایشان ایستادند، از آنان کناره گرفتند و حمایت صفویان را خواستار شدند و علیه عثمانی وارد جنگ گردیدند.

## منابع

### کتاب‌ها

- ادرنه‌لی، محمد بن محمد (۱۲۷۶ق.)، *نخبة‌التواریخ و الاخبار*، استانبول: تقویم‌خانه عامره.
- اشلور، برتولد، لمیتون، آن، لوئیس، برنارد، هولت، پیتر مالکوم (۱۳۷۸)، *تاریخ اسلام کمبریج*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- پجوی، ابراهیم افندی (۱۲۸۳ق.)، *تاریخ پجوی*، استانبول: مطبعة عامره.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حقی اوزون چارشی‌لی، اسماعیل (۱۳۷۲)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حلبی افندی، مصطفی (۱۲۸۱ق.)، *روضه‌الحسین فی خلاصه‌الخبایر الخافقین مشهور به تاریخ نعیمة*، استانبول: مطبعة عامره.
- سلانیک، مصطفی افندی (۱۲۸۱ق.)، *تاریخ سلانیک*، استانبول: مطبعة عامره.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۵)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیخ الاسلام یثنی شهرلی عبدالله افندی (۱۲۶۶ق.)، *بهجة‌الفتاوی مع القول*، به اهتمام: محمد فقهی العینی، استانبول: دارالطباعه عامره.
- صولات‌زاده، محمد همدی چلبی (۱۲۹۸ق.)، *صولات‌زاده تاریخی*، استانبول: مطبعة محمود بک.
- فرائض‌زاده، محمدسعید (ج اول در ۱۲۲۰ و ج دوم در ۱۲۵۲ق.)، *تاریخ گلشن معارف*، استانبول: دارالطباعه عامره.
- فریدون بیگ، نشانجی احمد (۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ق.)، *منشآت السلاطین*، استانبول: تقویم‌خانه عامره.
- قره‌چلبی‌زاده، عبدالعزیز افندی (۱۳۴۸ق.)، *تاریخ روضة‌الایرار المبین بحقائق الاخبار*، مصر: مطبعة بولاق.
- کاتب چلبی (حاجی خلیفه) (ج اول در ۱۲۸۶ و ج دوم در ۱۲۸۷ق.)، *مضطفی، فذلکه تاریخ*

استانبول: مطبعه جریده حوادث.

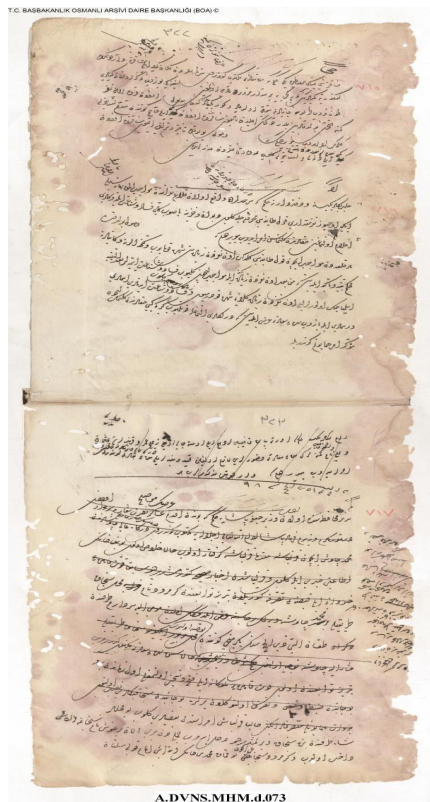
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین (۱۳۹۸)، *تاریخ عباسی*، تصحیح: مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.
- منشی ترکمان، اسکندربگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰)، *نقاوه‌الانار فی ذکرالآخیر*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واله اصفهانی، محمد یوسف، *خلد برین* (حدیقه پنجم از روضه هشتم)، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تصحیح: سیدسعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، تهران: انتشارات خیام.

#### کتاب‌های ترکی

- Âli, Gelibolulu Mustafa (2019). *Kühû'l-Ahbâr*, Yayına hazırlayan: Prof. Dr. Ali Çavuşoğlu, Ankara: Salmat Basım Yayıncılık.
- Kutukoglu, Bekir (1993), *Osmanli-Iran Siyasi Munasebetleri (1578-1612)*. Istanbul: Istanbul Fetih Cemiyeti.

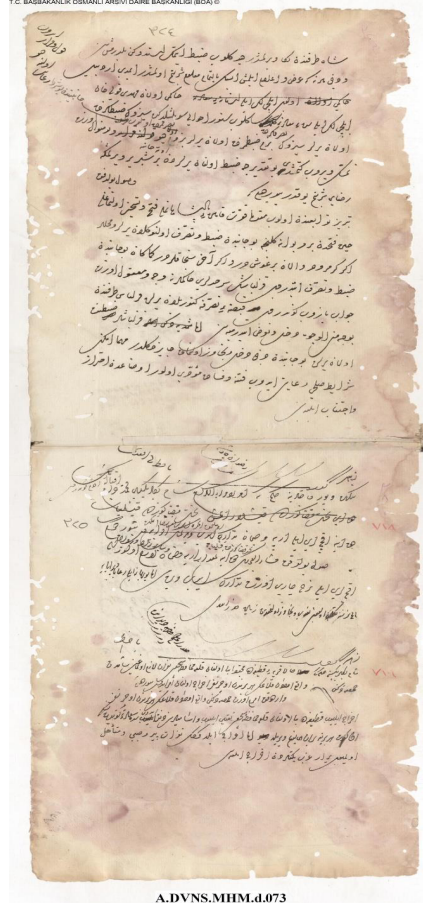
ضمیمه

سند دو برگی اشاره شده در پانوشت صفحه سوم مقاله:



A.DVNS.MHM.d.073

T.C. BASBAKANLIK GÖZALTI ARŞİVİ DARE BASKINLIĞI (BGA) ©



A.DVNS.MHM.d.073

## قرائت سند فوق:

### شرح اولیه:

این سند در دو صفحه نوشته شده‌است و بنابراین دو بار به آن کد اختصاص یافته‌است. شماره سند ۷۱۷ است که در صفحات ۳۲۳ و ۳۲۴ دفتر مهمه شماره ۷۳ عثمانی درج شده‌است. سند حاضر خط خوردگی‌های زیادی دارد که معلوم می‌کند جملاتی از آن را نوشته و سپس حذف کرده‌اند، یا عبارات و جملات را تغییر داده‌اند. در اینجا به دلیل اهمیت سند (که اشاره به حضور مه‌دی قلی خان چاوشلو، حکمران اردبیل در دربار عثمانی دارد که از طرف شاه‌عباس اول برای مذاکرات صلح رفته بود و صلح اول استانبول حاصل مأموریت اوست) و برای معلوم شدن سیاق نامه‌نگاری در اسناد عثمانی، کلمات خط خورده به صورت بولد یا سیاه از سایر قسمت‌های متن نامه متمایز شده‌اند. دلیل دیگر اهمیت این سند در مورد مجادله و تصمیم‌گیری در خصوص تعیین مرزهای بین دو دولت است به‌عنوان نمونه.

کد سند: **A\_DVNS\_MHM\_d\_073\_00163**

موضوع سند: اختلاف مرزی ایران و عثمانی در مناطق گرمرو و آلان بزغوش

بازخوانی و ترجمه متن سند:

یوم الاحد

فی ۱۴ ذی‌الحجه سنه ۹۸ [۹۹۸ق.]

[برابر با یکشنبه ۲۲ مهر ۹۶۹ش. و ۱۴ اکتبر ۱۵۹۰م.]

تبریز محافظه سنده اولان وزیر جعفر پاشایه حکم که:

بوندن اقدم عرضک موجبجه عساکر نصرت شمارمه سردار اولان دستور مکررم، وزیرم فرهاد پاشا ادام الله تعالی اجلاله یه مکتوب گوندروب، دیاربکرده زعامتکز درگاه عالی چاوشلردن، محمد چاوش ایچون قزلباشه مقدا قزلباشه گرفتار اولوب، حالا خلاص اولوب، یوسف خانک اطاعتی خبری ایله کلوب، و قزلباشدن اخبار صحیجه گتورمشدیر دیو، سابقا قوت قاهره خسروانم ایله قبضه تصرفه گتوریلان تبریز توابعنده گرمرو نام

محل سنجاق طریقیله محمد چاوشه ویرلمک ویرلمک رجاسنه عرض ایلدوکک اجلدن مومی الیه سردارم طرفندن دکران طقسان آلتی ذی‌الحجه سنک یگرمنجی گونندن توجیه اولنوب، و بالجمله گرمرو و الان بزغوش و سایر محللر سنجاق طریقیله سده سعادتمن کا [افتادگی دارد] و سردار طرفندن نیچه مستحقره توجیه اولنوب، بروات عالیشانله ویرلمشدی بو آنه گلنجه ضبط و تصرفرنده ایکن محل مزبور ایکوز سنجاق طریقیله مشارالیه چاوشه توجیه اولنوب، حکم شریف وریلوب ویرلمشدی. حالا سده سعادتتمه مکتوب گوندروب، تبریز توابعنده اولوب، قوت قاهره ملوکانه ایله فتح و تسخیر اولنمقله، اول زماندن برو بو جانبین ضبط و تصرف اولنوگلان یرلره بو جانبین سنجاقبکلی نصب اولنوب، بروات همایونله متصرفلر ایکن حالیا قزلباش امراسندن بعضیلری گلوب، بو محللر شاه طرفندن بزه سنجاق ویرلمشدر دیو، دخل ایدوب، جمله دن بری الان بزغوش نام سنجاغه قزلباش داخل اولوب، و گرمرو سنجاغی ایچون توقماق محمدی خانک قزلباشی، امام قولی سلطان

ادامه سند در صفحه ۳۲۴ با کد:

A\_DVNS\_MHM\_d\_073\_00164

شاه طرفندن بکا ویرلمشدر دیو گلوب، ضبط ایتمک استدوکن بلدرمش سن و دخی هر نه که عرض و اعلام ایمش ایسک بالتمام معلوم شریفم اولمشدر. ایمدی اردبیل حاکمی اولان اولوب ایلیچی لک ایله آستانه سعادتتمه حاکمی اولان، مهدی قولی خان ایلیچی لک ایله سده سعادتتمه گلوب، سنور احوالی سویلشدکده سیزوک ضبطکرده اولان یرلر سیزوک تصرفکرده، بزم ضبطکرده اولان یرلر بزم تصرفکرده اولوب، جانبیندن بو شرط رعایت اولنه دیو، قول و قرار ایدوب، و بو منوال اوزره تمسک ویروب، گتمشدی. بو تقدیرجه ضبط اولنان یرلردن اوته جانبه بر شبر یر ویرلمگه رضای شریفم یوقدر. بیوردوم که:

وصول بولدقده تبریز توابعندن اولوب، مقدا قوت قاهره پادشاهانمله فتح و تسخیر اولنماغله حین فتحندن برو بو آنه گلنجه بو جانبین ضبط و تصرف اولنوگلان یرلر و محللر اگر گرمرو و آنان بزغوش در و اگر آخره سنجاقلردر، کماکان بو جانبین ضبط و تصرف ایتدروب، قزلباشک سرحدلری حاکملرنه وجه و معقول اوزره جواب یازوب، گوندروب، قبضه تصرفه گتوریلان یرلره قزلباش طرفندن بوجه من الوجوه دخل و تعرض ایتدرمیه سز. اما شمدیه دکن قزلباش ضبطنده اولان یرلره بو جانبین دخی دخل و تجاوز اولنماق جایز دگلدر، مهما ممکن شرایط صلحی رعایت ایدوب،

فتنه و فساده مؤذی اولور اوضاعدن احتراز و اجتناب ایلیه سز.

### ترجمه و شرح سند:

در سند حاضر، موضوع اساسی درواقع منازعهٔ عثمانی — صفوی بر سر منطقه‌ای به نام گرمروود و آلان بزغوش است که نواحی واقع در شهرهای **سراب** و **میانہ** امروزی و اراضی و ارتفاعات اطراف آن‌ها را شامل می‌شود. این منطقه در زمان نگارش سند حاضر جزء مناطق مرزی واقع در بین قلمرو دو دولت صفوی — عثمانی بوده‌است.

با در نظر گرفتن سطورى که خط خورده و ناگزیر در سند اصلی حذف شده‌اند، به دست می‌آید که یکی از صاحب منصبان عثمانی به نام محمد که رتبهٔ «چاوش»ی دارد، به دست قزلباشان اسیر می‌شود. این شخص به هر نحو از اسارت رهایی می‌یابد (شیوهٔ آزادی او معلوم نیست که گریخته‌است؟ بخشوده شده؟ یا مثلاً با اسیر دیگری معاوضه گردیده) و اخباری «صحیحه» از قزلباشان را برای عثمانی‌ها می‌آورد. این اخبار آن قدر مهم بوده‌اند یا این شخص چنان محترم بوده‌است که فرهاد پاشا، سردار عثمانی به سلطان نامه می‌نویسد و واگذاری بخشی از مناطق اطراف تبریز با نام منطقهٔ گرمروود را به نام او درخواست می‌کند. بدین ترتیب منطقهٔ گرمروود به سنجاق این شخص داده می‌شود (یا به عبارت دیگر محمد چاوش سنجاق بیگ منطقهٔ گرمروود می‌شود) و برات یا حکم شریف [سلطانی] به نام وی صادر می‌گردد. اما برخی از امرای قزلباش، از جمله امام‌قلی سلطان، برادر محمدی خان تقماق استاجلو، با این عنوان که شاه این مناطق را به ما بخشیده، وارد منطقهٔ مزبور می‌شوند و ادارهٔ آن را در دست می‌گیرند.

سلطان عثمانی خطاب به جعفر پاشا، بیگلربیگ ایالت تبریز می‌نویسد که مهدی قلی خان، حکمران اردبیل از جانب شاه پیش ما آمد و ما به او گفتیم که آن مناطق در ضبط ما، اما تحت تصرف شماست. باید آنچه که در ضبط ماست، در تصرف ما باشد. و مهدی قلی خان نیز پذیرفت و طرفین بر این قرار توافق کردند. سلطان می‌افزاید: مناطقی که با زور [قوهٔ قاهرهٔ پادشاهانه] فتح و تسخیر شده‌اند، چه گرمروود و چه آلان بزغوش باشد یا مناطق دیگر، بایستی که همگی در ضبط و تصرف عثمانی باشند و **من به واگذاری حتی یک وجب از این مناطق راضی نیستم**. سلطان در پایان نامه به والی تبریز سفارش می‌کند تا زمانی که قزلباشان شرایط صلح را رعایت می‌کنند و فتنه و فسادى برنمی‌انگیزند، دخل و تجاوز از جانب عثمانی‌ها جایز نیست و بایستی که از برهم زدن اوضاع احتراز و اجتناب شود.

مسلم است در این زمان که به سبب جنگ‌های دوازده ساله با صفویان (از دومین سال سلطنت شاه محمد خدابنده تا سومین سال سلطنت شاه‌عباس اول ۹۸۶ تا ۹۹۸ ق.) نارضایتی‌ها در داخل عثمانی شدت می‌گرفت و مرزهای اروپایی آن به سوی ناآرامی می‌رفت، مراد سوم به آنچه از صفویان ستانده، راضی باشد و به صلح با ایشان متمایل گردد تا بتواند با تمام نیرو به کار هابسبورگ‌ها (اتریش) پردازد.